معرفت شماره 102 - خرداد 1385

ترور از ديدگاه اسلام

محمّدعلي ميرعلي

مقدّمه

با فروپاشي ناگهاني اتحاد جماهير شوروي در سال 1991م، كه تا آن تاريخ رقيب بلامنازع ايالات متحده آمريكا به شمار مي رفت، چالش هاي بزرگي فراروي كشور پيروز باقي مانده در عرصه روابط بين الملل قرار گرفت. تا آن زمان، آمريكا مشكلات داخلي و خارجي خود را فرافكني كرده، به كشور رقيب خود، شوروي، نسبت مي داد و بدين صورت، از يك سو، افكار عمومي جهان و اذهان شهروندان آمريكايي معترض به سياست هاي ناكارآمد دولت وقت را قانع مي كرد، و از سوي ديگر، از طريق وانمود كردن خطر كمونيسم شوروي براي جهان، كشورهاي هم پيمان خود را منسجم و وادار به تبعيت از خود مي نمود. اما از آن زمان به بعد، ديگر آمريكا رقيب جدّي در صحنه بين الملل نداشت تا بتواند علاوه بر فرافكني نارسايي هاي خود به خارج، كشورهاي نسبتاً بزرگ جهان را نيز همراه خود سازد تا همچنان برتري خود را حفظ نمايد. اساساً ايالات متحده آمريكا در يك فضاي امنيتي مي تواند به مقاصد خود دست يابد و ايجاد چنين فضايي در جهان به نفع اوست; زيرا با به كار بستن تجهيزات و نيروي نظامي بي بديل خود مي تواند بر اقتصاد و قدرت جهان فائق آيد و از اين طريق، قدرت برتر جهان محسوب شود.

از اين رو، پس از فروپاشي شوروي، اين كشور سعي و تلاش زيادي كرد تا قدرت رقيب ديگري ـ اگرچه فرضي ـ در جهان پديد آورد. در اين زمينه، نظريه پردازان سياست زده آمريكا در عرصه روابط بين الملل، كه گفته مي شود همكاري گسترده و تنگاتنگي با سازمان «سيا» (CIA) دارند، درصدد برآمدند براي پيشبرد اهداف نظام سلطه، دشمناني هرچند ساختگي بيافرينند. ساموئل پي. هانتينگتون (SAMUEL P. HUNTINGTON) يكي از مهم ترين اين افراد به شمار مي آيد; او، كه يكي از استراتژيست هاي سياست خارجي آمريكاست، به جاي دغدغه درباره مسائل تاريخي كلان، در حد يك كارشناس مسائل استراتژيك، نگران موضع گيري سياست مداران و توان نظامي و اقتصادي كشور متبوع خود است. وي نظريه «برخورد تمدن ها» را ارائه كرد و كتابي به همين نام به رشته تحرير درآورد. او در اين كتاب، تلاش مي كند تمدن هاي شرقي از جمله تمدن اسلام را معارض و دشمن غرب جلوه دهد.1 اما ديري نپاييد كه محافل علمي و آكادميك به ماهيت غيرعلمي و غيرواقعي اين نظريه پي بردند و در نتيجه، مورد استقبال مراكز علمي و انديشمندان جهان قرار نگرفت. از آن پس، نظريه پردازان آمريكايي سعي كردند اين نظريه را صورت عيني ببخشند، به همين دليل، حوادث 11 سپتامبر را طرّاحي و تروريسم سازمان يافته را در جهان هشدار دادند و همه جهان را براي مبارزه با آن فراخواندند. پس از 11 سپتامبر، هر روز شاهد ماجراجويي هاي جديدي هستيم. جالب اينجاست كه ترورها و خراب كاري هاي گسترده در سراسر جهان را بر اساس نظريه مؤلف كتاب برخورد تمدّن ها، به مسلمانان نسبت مي دهند و مدعي اند كه آموزه ها و تعاليم اسلامي «ترور» را توصيه و ترويج مي كند. در اين مقاله برآنيم تا پديده «ترور» و «تروريسم» را در اسلام بررسي كنيم.

مفهوم «ترور»

«ترور» واژه اي فرانسوي و به معناي ترس و وحشت است. ارائه تعريف جامع و كامل از «تروريسم»، كه تمامي گونه هاي آن را دربر گيرد، دشوار به نظر مي رسد. اين امر ناشي از تنوّع بيش از حد انواع متكّثر اين پديده نو پاست. تلاش هاي بيوقفه سازمان ملل متحد در مورد تعريف اين واژه از سال 1972 م تا سال 1979 م سرانجام بي نتيجه مانده و تاكنون نيز موفق نشده است تا تعريفي منسجم در اين باره ارائه نمايد. اساساً تبيين و توضيح مفهوم «تروريسم» به مراتب آسان تر از تعريف آن است. اما با اين وجود، به دليل اهميت موضوع، برخي از كتاب ها، فرهنگ هاي لغات و سازمان ها به تعريف اين واژه مبادرت ورزيده اند.

فرهنگ دهخدا در اين باره مي نويسد: «ترور2 البته بايد توجه داشت كه امروزه در زبان عربي معاصر، به جاي «اهراق» كلمه «ارهاب» و «اغتيال» به كار مي رود.

در جايي ديگر آمده است: «ترور در لغت، وحشت و ترس است; اصطلاحاً قتل سياسي است با سلاح. فاعل اين عمل را تروريست گويند.»4 در دو تعريف مزبور، قتل سياسي به وسيله سلاح، ملاك تروريسم شناخته شده است. بنابراين، منظور از «ترور» هر نوع قتل و خون ريزي نيست و درگيري ها و منازعات شخصي از محل بحث خارج مي گردد.

پديده «حكومت ترور» نخستين بار در سال 1793م در فرانسه ظهور يافت. سپس اين واژه در سال 1796م در ضميمه فرهنگ لغات فرهنگستان علوم فرانسه به معناي «نظام يا رژيم وحشت» درج شد. از آن پس، واژه مزبور به ساير كتاب ها نيز راه يافت. يكي از فرهنگ هاي انگليسي در تعريف واژه «تروريسم» مي نويسد: «تروريسم عبارت است از: تلاش هاي عناصر دولتي و غيردولتي كه سعي مي كنند با استفاده از روش هاي خشونت آميز، به اهداف سياسي خود دست يابند.»5 در اين تعريف، ملاك اصلي در تعريف «تروريسم» استفاده از روش خشونت آميز به منظور دست يابي به مقاصد سياسي لحاظ شده است.

يكي ديگر از فرهنگ هاي انگليسي «استفاده از روش خشونت آميز را براي تغيير سياسي حكومت يا جامعه» در تعريف خود به كار برده است و اظهار مي دارد: «تروريسم استفاده سياسي از خشونت به عنوان ابزاري براي تحت فشار قرار دادن يك حكومت و يا جامعه جهت پذيرش تغيير سياسي يا اجتماعي راديكال است.»6

در بند دوم ماده يك كنوانسيون «سازمان كنفرانس اسلامي» در تعريف «تروريسم» چنين آمده است: «اصطلاح "تروريسم" به هرگونه عمل خشونت آميز يا تهديدكننده اطلاق مي شود كه علي رغم مقاصد يا انگيزه اش به منظور اجراي برنامه مجرمانه فردي يا گروهي به منظور ايجاد رعب بين مردم يا تهديد به آسيب رساندن يا به خطر انداختن جان، حيثيت، آزادي ها، امنيت يا حقوق آنان، يا به خطر انداختن محيط زيست يا هرگونه تأسيسات يا اموال عمومي يا خصوصي يا اشغال يا تصرف آنها يا به خطر انداختن منابع ملّي يا تأسيسات بين المللي يا تهديد كردن ثبات، تماميت ارضي، وحدت سياسي يا حاكميت كشورهاي مستقل انجام مي گيرد.»7

بر اساس اين ماده، «تروريسم» به هر نوع اقدام خشونت بار يا تهديدآميز گفته مي شود كه صرف نظر از مقاصد مرتكبان آن، به منظور ارعاب يا تهديد مردم صورت مي گيرد و موجب به خطر افتادن جان يا امنيت آنان يا آسيب رساندن به محيط زيست، تأسيسات، اموال خصوصي يا عمومي گردد.

به هرحال، اصلي ترين مشخصه تروريسم، كه عموم صاحب نظران بر آن اتفاق نظر دارند، اين است كه تروريسم جرم سازمان يافته اي است كه خشونت و تهديد به همراه دارد و به منظور ايجاد رعب و وحشت ميان مردم براي دست يابي به اهداف سياسي صورت مي گيرد. اساساً تروريسم استفاده غيرقانوني از خشونت يا تهديد به وسيله آن عليه افراد، اموال، مراكز و تأسيسات دولتي يا خصوصي براي دست يافتن به اهداف سياسي يا اجتماعي است. بنابراين، هرگونه تهاجم مسلّحانه غيرمشروع، كه رعب و وحشت ايجاد كند و حيات اجتماعي مردم را به خطر اندازد، «ترور» محسوب مي شود.

ترور از نظر منابع اسلامي

در منابع فقهي شيعه، از «ترور» نامي به ميان نيامده است، اما عناويني وجود دارد كه تقريباً مترادف با آن است و به تعبير بهتر، ترور يكي از بارزترين مصاديق آن است. اين اعمال در اسلام ممنوع بوده و براي مرتكبان آن بسته به نوع ارتكاب، مجازات هاي سنگيني در نظر گرفته شده است. البته بايد در نظر داشت كه در قرآن كريم در چند مورد، واژه «ارهاب»، كه معادل ترور در زبان عربي معاصر است، به كار رفته كه به معاني ديگري همچون ترس از خدا و ترساندن به كار رفته است; مثلا، در آيه شريفه: (وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّة وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّاللّهِ.) (انفال: 60) «ارهاب» به معناي ترساندن است كه نه تنها مجاز شمرده شده، بلكه به آن سفارش نيز شده، و آن زماني است كه كفّار و مشركاني كه داراي عهد و پيمان با مسلمانان هستند، قصد خيانت و غدر داشته باشند8 كه در اين صورت، از باب دفاع مشروع، ارهاب (ترساندن كفّار) نه تنها جايز، بلكه لازم است و دليل آن آيه بعدي همين سوره است كه مي فرمايد: (وَ إِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا)(انفال: 61); و اگر به صلح گراييدند تو نيز جانب آن را بگير. البته همان گونه كه تذكر داده شد، اين آيه هيچ ارتباطي با بحث ارهاب اصطلاحي ندارد و مربوط به بحث ما نيست و نيازمند بحثي مستوفا و مستقل است. در سوره اعراف9 نيز اين واژه به همين معنا در مورد سحر بيان شده است. در سوره بقره10 نيز «ارهاب» در مورد بني اسرائيل آمده كه به معناي ترس از خداست.

البته هيچ يك از آيات مزبور متضمّن حكم ترور اصطلاحي نيست و نمي توان حكم آن را از اين آيات استفاده كرد. از اين رو، به ناچار براي تبيين اين مسئله، بايد به سراغ عناوين ديگر مطرح شده در منابع فقهي رفت. به منظور تبيين هرچه بهتر اين عنوان، مباحث در دو محور عمده پي گيري مي شود: در محور اول، اصل كرامت و حرمت جان و مال انسان ها بيان مي گردد تا روشن شود كه اسلام تا چه حد براي جان و مال انسان ها ارزش و اهميت قايل است، تا جايي كه به هيچ وجه و در هيچ شرايطي، اجازه نمي دهد اين اصل اساسي توسط هر فرد و مقامي بدون دليل مورد كوچك ترين خدشه اي واقع شود، چه رسد به آنكه امنيت جاني و مالي افراد مورد تهديد و ارعاب و ترور قرار گيرد. سپس در محور دوم، عناوين مطرح شده در روايات و كلمات فقها همچون «محاربه»، «فتك» و «غدر»، كه ترور يكي از مصاديق بارز آنهاست، تبيين مي گردد:

1. اصل كرامت انسان

بر اساس نصّ صريح برخي از آيات قرآن، خداوند متعال به فرزندان آدم كرامت ذاتي بخشيده است: (وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَي كَثِير مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلا) (اسراء: 70); و به راستي كه فرزندان بني آدم را گرامي داشتيم و آنان را در خشكي و دريا بر مركب مراد روانه داشتيم و به ايشان از پاكيزه ها روزي داديم و آنان را بر بسياري از آنچه آفريده ايم، چنان كه بايد و شايد برتري بخشيديم.

از اين آيه شريفه، فهميده مي شود كه همه انسان ها فارغ از رنگ، نژاد و جنسيت، مورد تكريم الهي هستند و بر بسياري از موجودات برتري دارند. از اين رو، خداوند پس از آفرينش اين موجود ممتاز، به ابليس فرمان سجده داد و بعد از سرپيچي شيطان فرمود: (مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ)(ص: 75); اي ابليس! چه چيز مانعت شد كه براي چيزي كه با دستان قدرت خويش خلق كرده ام سجده كني؟ اين تعبير نشان دهنده آن است كه انسان داراي گوهري ارزشمند است; زيرا تعبير (بِيَدَيَّ) زماني به كار مي رود كه احترام ويژه اي منظور باشد.11 لازمه لاينفك چنين كرامتي، داشتن «حق امنيت» است و تأمين چنين حقي بايد به گونه اي باشد كه با كرامت و شأن و منزلت وي سازگار باشد.

همچنين از آيه (وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا...) استفاده مي شود كه انسان ها داراي «حق حيات» بوده و ديگران مكلّف به رعايت آن هستند و تا زماني كه انسان كرامت و حيثيت خود را با انجام اعمال خشونت بار، جرم و جنايت مخدوش نسازد، ديگران مكلّف به اداي احترام نسبت به اين حق هستند. اين امر مورد قبول همه اديان الهي است، اما اسلام علاوه بر كرامت ذاتي، معتقد است: بشر از كرامت و حيثيت بالاتري برخوردار است و آن «كرامت ارزشي» نام دارد، و ملاك امتياز آن بر اساس «تقواي الهي» است: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَر وَ أُنثَي وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَاللَّهِ أَتْقَاكُمْ)(حجرات: 13); هان اي مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفريديم و شما را به هيأت اقوام و قبايلي درآورده ايم تا با يكدگر انس و آشنايي يابيد، بي گمان، گرامي ترين شما نزد خداوند پرهيزگارترين شماست. كرامت ذاتي تنها زمينه ارزش و شرافت را براي انسان فراهم مي آورد; يعني بدين وسيله، خداوند متعال مقتضي كرامت ارزشي را براي انسان مهيّا مي سازد و انسان بايد با اختيار و سعي و تلاش خود، بدان دست يابد. اگر كسي تحت تأثير شهوات و هواهاي نفساني خود استعدادهاي خدادادي را زير پا گذاشت، از آنها روي برتافت و كرامت ذاتي خود را منكوب كرد و به حقوق ديگران تجاوز نمود، قطعاً چنين فردي نه تنها حق كرامت و شرافت ذاتي خود را سلب نموده، بلكه به خاطر تضييع حقوق ديگران و به مخاطره انداختن حيات اجتماعي جامعه، مجرم شناخته مي شود و به منظور دفاع از حقوق ساير افراد جامعه، كه همان حق حيات و حق كرامت است، بايد مورد مؤاخذه و كيفر قرار گيرد.12

از نظر اسلام، كرامت انسان به اندازه اي داراي اهميت است كه پس از ولوج روح به جنين، سقط آن به اجماع فقها حرام است، مگر آنكه ضرورت يا مصلحتي قوي بر آن وجود داشته باشد. همچنين انتحار و خودكشي از نظر اسلام مردود است و گناه كبيره محسوب مي شود. اينجاست كه قرآن مي فرمايد: (مَن قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْس أَوْ فَسَاد فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً) (مائده: 32); هر كس فردي را جز به قصاص قتل يا به جزاي فساد در روي زمين بكشد مانند اين است كه همه مردم را كشته باشد. بر اساس اين آيه شريفه، در غير دو مورد مذكور (قصاص و افساد در روي زمين) قتل يك انسان برابر با كشتن همه مردم است. البته بايد توجه داشت كه مفهوم «افساد» گسترده است و شامل «ترور» نيز مي شود. (در مباحث بعدي درباره آن بحث خواهد شد.) غرض از بيان اين آيه در اينجا تنها استفاده اين نكته است كه اسلام براي منزلت و شرافت انسان، كه يكي از مصاديق آن «حيات آدمي» است، اهميت بسياري قايل است. آيه اي ديگر در اين باره مي فرمايد:

(وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالحَقِّ) (اسراء: 33) و نفسي را كه خداوند حرام كرده است، جز به حق نكشيد. مطابق اين آيه، قتل نفس مطلقاً جايز نيست، مگر اينكه از روي حق باشد.

علاوه بر آيات مزبور، كه دلالت صريح بر ممنوعيت قتل نفس دارد، رواياتي در اين باره وارد شده كه حاكي از لزوم رعايت احترام به مردم است. حضرت علي(عليه السلام)خطاب به مالك اشتر در يكي از عهدنامه هاي خود، به پاس داشتن حرمت مردم سفارش نموده، مي فرمايد: «و اَشعِر قلبكَ الرحمةَ لِلرعيَّةِ و لا تكوننَّ عليهم سَبعاً ضارياً تغتنم أكلَهم، فانّهما صنفانِ: اِمّا أخٌ لكَ في الدينِ أو نظيرٌ لكَ فِي الخلقِ»;13 قلب خود را از عطوفت و مهرباني با مردم لبريز كن و با آنان همچون حيوان درنده خويي كه دريدن آنان را غنيمت مي شمارد، مباش; زيرا مردم دو دسته اند: يا برادر ديني تواند و يا در خلقت شبيه تو. از بيان نوراني حضرت امير(عليه السلام) روشن مي شود كه انسان به طور كلي، وراي قيود و تعلّقات، داراي كرامت است و احترام او بر همگان لازم.

اميرالمؤمنين(عليه السلام) در جايي ديگر، به متصدّيان جمع آوري زكات دستور مي دهد كه مردم و حتي حيوانات آنها را نترسانند: «... و لا تنفرنَّ بهيمةً و لا تفزعنَّها و لا تسوئنَّ صاحبها فيها...»;14 و چارپايان را نگريزان و نترسان و با صاحبان آنها در گرفتن حق، بد رفتاري مكن.

اين روايت اولا، به صراحت، مأموران جمع آوري زكات را از بدرفتاري با مردم بر حذر داشته است. پس به طريق اولي، شامل ترور، كه از مصاديق بارز آن است، نيز مي شود. ثانياً، از اينكه حضرت به مدارا با حيوانات و اذيت و آزار نرساندن به آنها سفارش كرده است، به مفهوم اولويت، مي توان ممنوعيت ترساندن و ايجاد محيط رعب و وحشت براي انسان ـ يعني ترور ـ را استفاده نمود.

حال كه اصل «كرامت انسان از ديدگاه اسلام» تبيين شد، معلوم گشت كه به خاطر كرامت ذاتي و ارزشي انسان، هر عملي كه ناقض اين اصل باشد از جمله ترور در اسلام ممنوع است.

2. ترور و عناوين ممنوعه در فقه سياسي شيعه

الف. محاربه:

تعريف لغوي: «محاربه» از ماده «حرب»، نقيض «سلم» است.15 زبيدي به نقل از سهيلي مي نويسد: «حرب; تيراندازي، پرتاب نيزه، شمشيرزني و كشتي گرفتن است كه به هنگام نزاع، ميان طرفين صورت مي گيرد.»16 پس «محاربه» از نظر لغت، به معناي جنگ و درگيري ميان دو طرف است.

«محارب» در اصطلاح فقها: از نظر فقها، كسي كه براي ترساندن ديگران اسلحه بكشد، در خشكي يا دريا، در شب يا روز، در شهر يا بيرون آن، محارب شناخته مي شود. صاحب جواهر به نقل از شرائع در اين باره مي نويسد: «المحاربُ كلُّ مَن جرَّد السلاحَ لاِخافةِ الناسِ في برٍّ او بحر ليلا او نهاراً في مصر و غيره.»17 اين تعريف با اختلاف جزئي در عبارت، مورد قبول بسياري از فقها از جمله محقق اردبيلي در مجمع الفائدة،18 محقّق حلّي در شرائع،19علّامه حلّي در ارشادالاذهان20 و تبصرة المتعلّمين،21 فخرالمحققين پسر علّامه حلّي در ايضاح الفوائد،22 شهيد ثاني در مسالك الافهام،23 كاشف الغطاء در كتاب كشف الغطاء،24 راوندي در فقه القرآن25 و شهيد اول در دروس26 است. سلّار در مراسم، قاضي ابن برّاج در مهذّب، ابن حمزه در وسيله، ابن ادريس در سرائر، فاضل مقداد در رياض نيز با تعبيراتي متفاوت به اين مسئله پرداخته اند.27

فقها در اين تعريف، قيود و عناصري را لحاظ نموده اند كه به دليل اهميت، به مهم ترين آنها اشاره مي شود:

1. تجريدالسلاح: به همراه داشتن سلاح به تنهايي بر محارب بودن كفايت نمي كند، بلكه بايد سلاح برهنه و كشيده باشد تا اصطلاح محارب در مورد آن صدق كند.

2. مكان: در تعريف فقها، مكان خاصي براي محارب لحاظ نشده است. هر گاه كسي در دريا يا خشكي، در داخل شهر يا خارج آن، در دارالاسلام يا دارالكفر سلاح بكشد محارب شناخته مي شود.

3. زمان: عنصر زمان در تعريف محاربه دخيل نيست. بنابراين، هر زمان اين عمل انجام گيرد، چه شب و چه روز محارب است.

4. قصد ايجاد هراس: كشيدن سلاح به تنهايي كفايت نمي كند، بلكه بايد حامل سلاح قصد ترسانيدن و ايجاد رعب و وحشت ميان مردم را نيز داشته باشد. پس هرگاه به قصد چيز ديگري سلاح خود را برهنه نمايد، عنوان «محارب» بر آن اطلاق نمي شود.

5. ترسانيدن مردم: صرف برهنه كردن سلاح بر صدق عنوان مزبور كافي نيست، بلكه بايد اين عمل در مواجهه با مردم انجام گيرد. بنابراين چنانچه كسي چنين عملي را در خانه، يا در بيابان و يا در هر مكان ديگري كه در منظر مردم نباشد و در نتيجه، در اثر آن مردم احساس ترس و دلهره ننمايند، نمي توان او را «محارب» ناميد. اغلب فقها تعبير «اخافة الناس» را آورده اند و مراد آنها ترساندن هر كسي است كه ترساندنش حرام است كه شامل همه مردم، حتي كفّار نيز مي شود، چه كساني كه در امان و ذمّه مسلمانانند و چه كساني كه در عهد با آنها هستند. پس به طور عموم، ايجاد وحشت در ميان هر فرد، فرقه و گروه جايز نيست، مگر آنكه دليلي بر جواز آن وجود داشته باشد. صاحب جواهر بر اين مطلب دلايلي از كتاب و سنّت اقامه نموده و ادعاي اجماع نيز كرده است.28

دو قيد ديگري كه در تعريف فقها لحاظ شده، يكي عنصر «عدد» است كه شامل يك نفر و بيشتر مي شود و دومي عنصر «جنسيت» است كه مرد و زن را شامل مي شود. اين دو مطلب از عبارت «مَن يجرّد السلاح» استفاده مي شود.

بدين سان، از نظر بيشتر فقها، دو قيد اصلي و مهم در تعريف محارب اخذ شده است; قيد اول اين است كه «سلاح خود را برهنه كند.» به عبارت ديگر، سلاح بكشد و قيد دوم اينكه كسي كه سلاح به همراه دارد «قصد ترسانيدن مردم داشته باشد.» بنابراين، چنانچه عده اي از مردم از عمل شخصي احساس ترس كنند، بدون آنكه عامل، قصد ترسانيدن آنان را داشته باشد، محارب نيست.29 دو قيد مزبور با هم در تعريف مدخليت دارد. بايد توجه داشت كه محارب شامل جرايم گوناگون و مصاديق زيادي از جمله دزدي30 مي شود كه تعريف ترور بر آن صادق نيست. با توجه به مطالب مزبور، مي توان گفت: «ترور» يكي از مصاديق بارز محارب محسوب مي شود.

ب. فتك: در روايات اسلامي، از «فتك» منع شده است. «فتك» به معناي كشتن طرف مقابل است، در حالي كه غافل باشد.31 در روايتي معتبر آمده است كه ابو صباح كناني به امام صادق(عليه السلام) عرض كرد: همسايه اي داريم از همدان كه وقتي فضايل حضرت علي(عليه السلام) را يادآور مي شويم، نسبت به ايشان ناسزا مي گويد. به خدا قسم! اگر اجازه دهيد در كمين وي مي نشينم و با شمشير او را مي كشم. حضرت در پاسخ فرموند: «يا ابا الصباح، هذا الفتك، فقد نهي رسول الله(صلي الله عليه وآله) عن الفتك. يا ابا الصباح، انّ الاسلامَ قيَدَ الفتكَ.»32 اي اباصباح! اين عمل ترور است و رسول خدا(صلي الله عليه وآله) از ترور نهي فرمودند. اي اباصباح! اسلام ترور را منع كرده است.

در اسلام، حكم سبّ النبي و سبّ الامام يكي است، اما با اين حال، امام صادق(عليه السلام) مانع ترور سب كننده شدند. اگرچه اين حكم در مورد شخص معيّني وارد شده، اما با توجه به ذيل روايت، كه به طور مطلق مي فرمايد رسول خدا از فتك نهي فرموده و اسلام مانع ترور است، مي توان استفاده كرد كه ترور هميشه و در همه حال، ممنوع است.

روايت ديگري با همين مضمون و با اندكي تغيير در عبارت، مسلم بن عقيل، فرستاده امام حسين(عليه السلام) در كوفه از پيامبر(صلي الله عليه وآله)نقل نموده است. وقتي شريك بن عبدالله اعور در خانه هاني مريض شد، عبيداللّه تصميم گرفت به عيادت او برود. شريك به مسلم گفت: فردا اين تبهكار به عيادتم مي آيد. من او را سرگرم صحبت مي كنم، هنگامي كه آب طلب كردم، بيرون بيا و او را به قتل برسان. فرداي آن روز، وقتي عبيداللّه وارد خانه هاني شد و مسلم نيز از قبل براي انجام قتل عبيداللّه در مخفيگاه پنهان شده بود، مسلم از انجام عمل خود منصرف شد. وقتي شريك به او اعتراض كرد و از علت انصراف او جويا شد، مسلم در پاسخ به شريك، دو دليل ذكر كرد: دليل اول مخالفت هاني با انجام قتل عبيداللّه در خانه اش بود و دليل دوم به ياد آوردن روايتي از پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) كه فرمود: «اِنّ الايمانَ قَيَد الفتكَ و لا يفتك مؤمنٌ»;33 ايمان مانع ترور است و مؤمن اقدام به ترور نمي كند. اين روايت را شيعه و سنّي نقل كرده اند. روايت ديگري كه در اين باره وجود دارد و شيعه و سنّي آن را نقل كرده اند روايت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)است كه فرمود: «مَن فتك بمؤمن يُريد نفسه و مالَه فدَمُه مباحٌ»;34 كسي كه قصد جان و مال فرد مؤمني داشته باشد خونش مباح است.

برخي از روايات مزبور در مورد آداب جهاد وارد شده كه ترور را حتي در حالت جنگ نيز نهي كرده است، چه رسد به حالت صلح، كه به طريق اولي ممنوع است.

ج. غدر: در لغت به معناي نقض عهد و ترك وفا و پيمان است35 و در اصطلاح نيز به كشتن و تجاوز بعد از امان دادن به دشمن گفته مي شود.36بنابراين، هرگونه مكر و حيله و خدعه در قول و پيمان و عهد با ديگران غدر به شمار مي آيد. فقهاي شيعه به حرمت و عدم جواز «غدر» به كفّار تصريح كرده اند. مرحوم علّامه حلّي در اين باره مي فرمايد: «و يحرم الغدرُ بالكفّار.»37 برخي ديگر از فقها با همين مضمون، به عدم آن اشاره كرده اند: «ولا يجوزُ التمثيلُ بِالكفّار ولا الغدر بهم ولا الغلولُ مِنهم.»38 قاضي ابن برّاج به جاي واژه «كفّار» واژه «عدو» را آورده است: «ولا يجوز التمثيل بالعدو ولا الغدر به.»39 صاحب جواهر ادعاي عدم مخالفت فقها با عدم جواز غدر كرده است و دليل آن را دو چيز بيان مي دارد: يكي وجود نص روايات اهل بيت(عليهم السلام) در اين باره، و ديگري آنكه غدر داراي قبح ذاتي است كه عمل به آن، موجب اعراض مردم از اسلام مي شود.40

علّامه حلّي براي عدم جواز آن به حديث پيامبر(صلي الله عليه وآله)استناد كرده است كه فرمود: «لاتغلوا و لا تمثّلوا ولا تغدروا.»41 ايشان به روايت امام باقر(عليه السلام) نيز استناد كرده است: «ما مِن رجل آمَنَ رجلا علي ذمّته ثُمّ قَتلَه الاّ جاءَ يومَ القيامةِ يَحملُ لواءَ الغدرِ»;42 هركس به شخص ديگري امان دهد سپس او را بكشد، روز قيامت پرچم عهدشكني حمل مي كند.

روايت ديگري كه در اين باره مورد استناد فقها قرار گرفته، روايت امام صادق(عليه السلام)است: «لا ينبغي للمسلمينَ الغدرُ ولا يامروا بالغدر ولا يُقاتلوا معَ الّذين غَدَروا»;43 سزاوار نيست مسلمانان عهد خود را نقص كنند و به عهدشكني فرمان ندهند و با پيمان شكنان نجنگند.

در روايت اول، به حرمت غدر تصريح شده است، اما از لسان روايت امام صادق و امام باقر(عليهما السلام) گرچه حرمت غدر فهميده نمي شود، ولي با توجه به نص روايت اول، بايد نهي موجود در دو روايت مزبور را به حرمت تفسير كرد. علاوه بر آن همان گونه كه مرحوم صاحب جواهر نيز اشاره كرده ـ «غدر» قبح ذاتي دارد و هر آنچه قبح ذاتي دارد از نظر شرع حرام است.

حضرت علي(عليه السلام) در يكي از خطبه هاي نهج البلاغه به ناپسند بودن «غدر» اشاره كرده، آن را گناهي بزرگ برشمرده كه مرتكب آن كافر است. «والله، ما معاوية بادهي مِنّي ولكَّنه يَغدرُ و يفجُر، و لولا كراهية الغدرِ لكنتُ مِن ادهي الناسِ، ولكن كلُّ غدرة فجرةٌ، و كلٌ فجرة كفرةٌ، و لكلِ غادرِ لواءٌ يُعرف به يومَ القيامة»;44 به خدا قسم! معاويه از من سياست مدارتر نيست، بلكه معاويه حيله گر و جنايت كار است. اگر نيرنگ ناپسند نبود من زيرك ترين افراد بودم، اما هر نيرنگي گناه و هر گناهي نوعي كفر و انكار است. روز رستاخيز در دست هر حيله گري پرچمي است كه با آن شناخته مي شود. به خدا سوگند! من با فريب كاري غافلگير نمي شوم و با سخت گيري ناتوان نخواهم شد.45

قرآن كريم به طور صريح، به حرمت «غدر» اشاره اي نكرده است. هيچ يك از فقها نيز به آيات قرآن استناد نكرده اند. تنها مرحوم شيخ طوسي در كتاب الخلاف در ذيل آيه (وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ)(مدّثّر: 4) نقل كرده است كه ابن عبّاس مي گويد: «معناه فطهّر من الغدر»; يعني خود را از غدر پاكيزه نگه دار.46

جمع بندي و نتيجه گيري

از نظر اسلام، انسان داراي كرامت ذاتي است و خون او محترم شمرده شده، مگر آنكه افرادي با اختيار، حرمت خود را شكسته، خون خود را مباح سازند. قرآن كريم به اين مسئله اشاره كرده و افرادي را از دايره امن حرمت انسان خارج كرده است. براي مثال، شخصي كه ديگري را از روي عمد بكشد اولياي دم حق دارند او را قصاص كنند. وجوب نگه داشتن حرمت انسان كلي است و نهي از شكستن آن شامل ترور و غير آن مثل قتل آشكارا، شكنجه، اذيت و آزار انسان به هر شكل ممكن مي شود. البته به طور خاص نيز در برخي روايات، از فتك، محاربه و غدر نهي شده است كه برخي از روايات در خصوص صحنه جنگ و نبرد با دشمن وارد شده است. از مفهوم اين دسته از روايات، استفاده مي شود كه در غير صحنه رويايي با دشمن، به طريق اولي، غدر و فتك حرام است.

علاوه بر تعابير مزبور، از برخي ديگر از روايات و نيز عبارات فقها در خصوص آداب جهاد، فهميده مي شود كه روح اسلام با ترور مخالف است; مثلا، برخي از فقها تصريح كرده اند كه ريختن سم در آب كفّار جايز نيست: «لا يجوزُ اَن يُلقي السّمُّ في بلادِهم.»47 از اين عبارت، به خوبي استفاده مي شود كه از بين بردن دشمن از هر راه ممكن، كه خلاف مروّت و جوان مردي باشد، جايز نيست كه يكي از آن راه ها «ترور» است. فقهاي شيعه هجوم (اغاره) در شب حتي در زمان جنگ را نيز مكروه مي دانند. مرحوم صاحب جواهر اين مسئله را از الارشاد، النهايه، مختصرالنافع، قواعد، تحرير، تذكره، منتهي، دروس و روضه نقل كرده است.48 سيره پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)چنين بود كه هيچ گاه شب بر دشمن هجوم نمي برد.49

از سيره حضرت علي(عليه السلام) نيز در جنگ صفّين همين مطلب استفاده مي شود; وقتي لشكريان معاويه شريعه فرات را بر روي ياران حضرت بستند، سپس طرف داران اميرالمؤمنين(عليه السلام) پس از ايراد خطبه غرّاي ايشان شجاعانه جنگيدند و شريعه را از دست دشمن باز پس گرفتند، يكي از همراهان حضرت پيشنهاد مقابله به مثل داد و عرض كرد: ما نيز آب را بر آنها ببنديم، اما حضرت پيشنهاد او را نپذيرفت.50 بايد توجه داشت كه نهي و سيره عملي حضرت در حالي بود كه دشمن عين عمل زشت و ناپسند مزبور را در مورد آنها روا داشته بود. گرچه مورد نهي در سيره حضرت هيچ ارتباطي به طور خاص با بحث ما ندارد، اما مي توان به طور كلي، استفاده كرد كه به كار بردن روش و عمل ناجوانمردانه، چه در جنگ و چه در غير آن، صحيح نيست كه يكي از مصاديق بارز آن «ترور» است.

از مجموع آنچه گفته شد، اين نتيجه به دست مي آيد كه در اسلام نه تنها به ترور توصيه نمي شود و مورد تأييد نيست، بلكه اين پديده امري مذموم، ناپسند، ممنوع و محكوم به شمار مي رود و براي عامل آن مجازات هاي سختي در نظر گرفته شده كه بحث درباره مجازات ترور نيازمند عنواني مستقل است.

پى نوشت ها

1ـ ساموئل پي. هانتينگتون، برخورد تمدّن ها و بازسازي نظم جهاني، ترجمه محمّدعلي رفيعي، تهران، دفتر پژوهش هاي فرهنگي، 1378، ج اول.

2. TERREUR.

3ـ علي اكبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، 1373، ج 4، از دوره جديد.

4ـ محمّدجعفر جعفري لنگرودي، مبسوط در ترمينولوژي حقوق، چ دوم، تهران، كتابخانه گنج دانش، 1378، ج2، ص 1200.

5. Jack. Plano & Royolton, The International Relations Dictionary (USA: Longman, 1988) P 201.

6. David Robertson, A Dictionary of Modern Politics (London: British Library Cataloguing in Publication Data, 1993) P 458.

7ـ جمشيد ممتاز، «تروريسم و تفكيك آن از مبارزات آزاديبخش» در كتاب تروريسم و دفاع مشروع از منظر اسلام و حقوق بين الملل، مجموعه مقالات همايش، 1381، ص 44.

8ـ ابن جرير طبري، جامع البيان،بيروت،دارالفكر، 1415ق،ج 10.

9ـ (قال القوا فلمّا القوا سَحِروا اعينَ الناس واسترهبوهم و جاوءوا بسحر عظيم.)(اعراف: 116)

10ـ (يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي الّتي انعمتُ عليكم و اوفوا بِعهدي اوفِ بعهدكم و ايّاي فارهبونِ.) (بقره: 40)

11ـ عبداللّه جوادي آملي، «منابع حقوق بشر در اسلام»، در كتاب حقوق بشر از ديدگاه اسلام، تهران، انتشارات بين المللي الهدي، 1380، ج 1، ص 1.

12ـ محمّدتقي جعفري، تحقيق در دو نظام حقوق جهاني بشر از ديدگاه اسلام و غرب، تهران، دفتر خدمات حقوقي جمهوري اسلامي ايران، 1370، ص 281ـ282.

13ـ محمّد محمّدي ري شهري، ميزان الحكمه، قم، دارالحديث، ج 4، ص 3691.

14ـ نهج البلاغه، تحقيق محمّد عبده، بيروت، دارالمعرفه، ج 3، ص 24.

15ـ ابن منظور، لسان العرب، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1405ق، ج 1، ص 302 / خليل بن احمد الفراهيدي، كتاب العين، تحقيق مهدي المخرومي و ابراهيم السامرائي، مؤسسة دارالهجرة، 1409ق، ج 3، ص 213 / بن حماد جوهري، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق احمدبن عبدالغفور عطّار، ط. الرابعة، بيروت، دارالعلم للملايين، 1407 ق، ج 1، ص 108 / محمّد مرتضي الزبيدي، تاج العروس من جواهرالقاموس، بيروت، مكتبة الحياة، 1205، ج 1، ص 205.

16ـ محمّد مرتضي الزبيدي، پيشين.

17ـ محمّدحسن نجفي، جواهرالكلام، تحقيق محمود القوچاني، ط. السادسة، دارالكتب الاسلامية، 1363، ج 41، ص 563 و 564.

18ـ محقق اردبيلي، مجمع الفائدة و البرهان، تحقيق اشتهاردي، عراقي و يزدي، قم، جامعة المدرسين، ج 3، ص 286.

19ـ محقق حلّي، شرائع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام، تحقيق سيدصادق شيرازي، ط. الثانية، تهران، استقلال، 1409ق، ج 4، ص 958.

20ـ همو، ارشادالاذهان، تحقيق فارس الحسون، قم، جامعة المدرسين، 1410 ق، ج 2، ص 186.

21ـ همو، تبصرة المتعلمين، تحقيق الحسيني و اليوسفي، فقيه، 1368، ص 252.

22ـ فخرالمحققين، ابن العلامة، تحقيق الكرماني، الاشتهاردي، البروجردي و كوشانپور، 1389 ق، ج 4.

23ـ شهيد ثاني، مسالك الافهام، مؤسسة المعارف الاسلامية، 1416 ق، ج فم.

24ـ جعفر كاشف الغطاء، كشف الغطاء، اصفهان، مهدوي، ج 2، ص 419.

25ـ قطب راوندي، فقه القرآن، تحقيق سيداحمدالحسيني، ط. الثانية، قم، مكتبة آية اللّه العظمي المرعشي، 1405ق، ص 387.

26ـ شهيد اول، الدروس الشرعية، قم، مؤسسة النشرالاسلامي، 1414ق، ج 2، ص 419.

27ـ نجم الدين الطبسي، النفي والتغريب في مصادر التشريع الاسلامي، قم، مجمع الفكر الاسلامي، 1416ق، ص 388ـ393.

28ـ محمّدحسن نجفي، جواهرالكلام، ط. السادسة، دارالكتب الاسلامية، 1365 ش، ح 41، ص 564.

29ـ شهيد ثاني، پيشين، ج 15، ص 5.

30ـ علّامه حلّي، ارشادالاذهان، ص 186.

31ـ «الفتكُ ان ياتي الرجل صاحبه و هو غارٌ غافلٌ فيشد عليه فيقتله.» (عبدالله البحراني، العوام الامام الحسين(عليه السلام)، تحقيق مدرسة الامام المهدي (عج)، قم، 1407، ص 193.)

32ـ قال قلت لابي عبداللّه(عليه السلام): «انّ لنا جاراً من همدان يقال له: جعل بن عبدالله و هو يجلس الينا فنذكر علياً اميرالمؤمنين عليه و فضله فيقع فيه اَتاذنُ لي فيه؟ فقالَ: يا ابا الصباح، افكنتَ فاعلا؟ فقلت: اي والله، ان اذنتَ لي فارصدته فاذا صار فيها اقتحمتُ عليه بسيفي فخبطه حتي اَقتله. قال: فقال: يا ابا الصباح، هذا الفتك، فقد نهي رسول اللّه(صلي الله عليه وآله) عن الفتك. يا ابا الصباح، انّ الاسلام قيَد الفتك.» (محقق اردبيلي، پيشين، ج 13، ص 173.)

33ـ فقال له (مسلم) شريك: ما منعك من قتله؟ فقال: خصلتان: امّا احداهما فكراهة هاني ان يقتل في داره، و امّا الاخري فحديثٌ حدّثه الناس عن النبي(صلي الله عليه وآله): انّ الايمان قيَّد الفتك ولا يفتك مؤمنٌ...» (ابن جرير طبري، تاريخ الامم و الملوك، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ج 4، ص 471.)

34ـ محمّدباقر مجلسي، بحارالانوار، بيروت، مؤسسة الوفا، 1403 ق، ج 76، ص 201.

35ـ اسماعيل بن حماد الجوهري، پيشين، ج 2، ص 766.

36ـ محمدحسن نجفي، پيشين، ص 78.

37ـ علّامه حلّي، قواعد الاحكام، قم، مؤسسة النشرالاسلامي. 1413، ج 1، ص 487.

38ـ ابن ادريس حلّي، السرائر، ط. الثانية، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، 1411ق، ص 21 / شيخ طوسي، النهاية في مجرّد الفقه و الفتوي، بيروت، دارالاندلس، ص 299 / همان، المبسوط، ج 2، ص 19 / علّامه حلّي، تذكرة الفقها، مكتبة الرضوية لاحياء الآثار الجعفرية، ص 413.

39ـ قاضي ابن برّاج، المهذب، قم، جامعة المدرسين، 1406، ج 1، ص 303.

40ـ محمّدحسن نجفي، جواهرالكلام، ط. الثالثة، دارالكتب الاسلامية، 1362 ش، ج 21، ص 78.

41ـ علّامه حلّي، تذكرة الفقها، قم، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، 1417 ق، ج 1، ص 412 و 413 و ج 9، ص 63.

42ـ همان، ج 1، ص 415 و ج 9، ص 89.

43ـ محمّد محمّدي ري شهري، پيشين، ج 3، ص 223.

44ـ نهج البلاغه، ج 2، خطبه 22، ص 180.

45ـ همو، ترجمه محمد دشتي، قم، اوج علم، 1380، ص 423.

46ـ شيخ طوسي، الخلاف، قم، مؤسسة النشرالاسلامي، 1417ق، ص 473.

47ـ ابن ادريس حلّي، پيشين، ج 2، ص 7 / ابوالمجد حلبي، اشارة الشبق الي معرفه الحق، قم، موسسة النشر الاسلامي، 1414 ق، ص 143.

48ـ محمّدحسن نجفي، پيشين، ج 2، ص 82.

49ـ «ما بيت رسول اللّه(صلي الله عليه وآله) عدوا قط ليلا» (محمّدبن يعقوب كليني، كافي، تحقيق علي اكبر غفّاري، ط. الثالثه، دارالكتب الاسلاميه، 1367 ق، ج 5، ص 28.)

50ـ نصربن مزاحم منقري، پيكار صفين، ترجمه پرويز اتابكي، تهران،سازمان انتشاراتوآموزش انقلاب اسلامي،1366،ص 221.